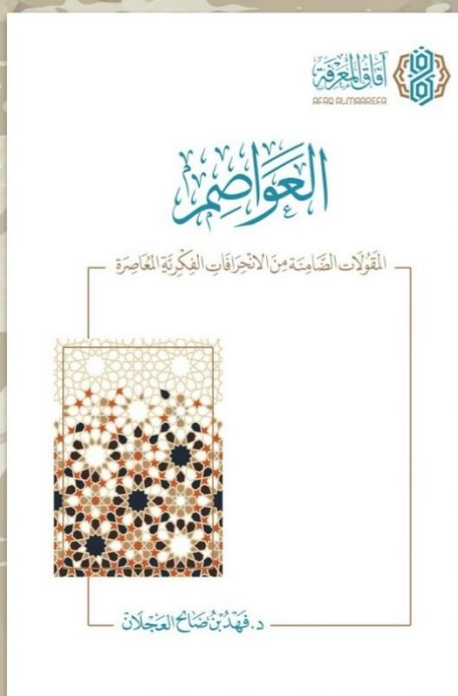


سخنان محافظ (۲۷)

هدایت آنان بر عهده تو نیست

دکتر فهد العجلان | ترجمه: عبدالله شیخ آبادی



سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنان محافظ (۲۷) هدایت آنان بر عهدهٔ تو نیست

وظیفهٔ کسی که به سوی اسلام دعوت می‌دهد و کسی سنت را برای مسلمانان تبیین می‌کند و کسی که بدعت‌ها را انکار می‌کند و حرام‌ها را برایشان آشکار می‌سازد یا به سوی خیر راهنمایی‌شان می‌کند این نیست که مردم را هدایت کند، زیرا [توفیق] هدایت به دست خداوند است. تنها چیزی که بر عهدهٔ اوست، این است که سبب [هدایت] را فراهم آورد و آنچه خداوند بر او واجب ساخته یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهد. اما نتایج، به دست الله است: **﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾** [النحل: ۹۳] (او هر کس را بخواهد [و سزاوار بداند] گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد [و شایسته

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

ببیند [هدایت می‌کند]. و می‌فرماید: **{أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ}**

[یونس: ۹۹] (آیا تو [می‌خواهی] مردم را مجبور کنی تا مومن شوند؟).

به همین دلیل فرزند نوح، پدر ابراهیم، همسر نوح و لوط، و عموی پیامبر ﷺ اسلام نیاوردند؛ با وجود آنکه برترین پیامبران - صلوات الله و سلامه علیهم - برایمان نزدیکان خود تلاش کردند. نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد اما نتیجه این بود: **{وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ}** [هود: ۴۰] (و جز عده اندکی با او ایمان نیاوردند). همچنین پیامبری روز قیامت می‌آید در حالی که هیچ‌کس با او نیست.

در آیات بسیاری از قرآن، این معنا آمده که نباید [بیش از حد] به حال کافران توجه کرد [و برایشان حسرت خورد]؛ همان‌گونه که الله تعالی خطاب به پیامبر خود ﷺ می‌فرماید: **{وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ}** [البقرة: ۱۱۹] (و تو درباره دوزخیان بازخواست نخواهی شد). و می‌فرماید: **{وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا}** [النساء: ۸۰] (و هر کس روی بگرداند، ما تو را نگهبان [و مراقب] بر آنان نفرستاده‌ایم). و می‌فرماید: **{قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ}**

[الأنعام: ۶۶] (بگو: من کارساز [و نگهبان] بر شما نیستم). و می‌فرماید: **{وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ}** [الأنعام: ۱۰۷] (و ما تو را بر آنان نگهبان قرار نداده‌ایم و تو کارساز [و مدافع] آنان نیستی). و می‌فرماید: **{وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ}** [البقرة: ۱۲۰] (و یهود و نصاری هرگز از تو خشنود نخواهند شد، تا آنکه از آیین آنان پیروی کنی). همچنین حق سبحانه و تعالی خطاب به مؤمنان می‌فرماید: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن صَلَّىٰ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ}** [المائدة: ۱۰۵] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد [که مراقب] خودتان [باشید]؛ اگر شما هدایت یافته باشید، کسی که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند).

کسی که از پذیرش حق روی می‌گرداند بازنده است، نه کسی که او را به سوی حق فرا می‌خواند؛ بنابراین اگر کسی حق را مسخره کند، یا آن را سبک بشمارد، یا با رد کردن آن با حق لجajt ورزد، اوست که بازنده است: **{الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ}** [الأنعام: ۱۲] (کسانی که خود را باختند [و سرمایه وجودشان را از دست دادند]، پس آنان ایمان نمی‌آورند). و پیامد کار

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

او تنها به خودش باز می‌گردد: **{وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ}** [الأنعام: ۱۲۳] (و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و [خود] نمی‌فهمند).

هدایت نعمتی از جانب الله است که بنده تنها به سبب گناهان و هواهای نفسانی خود از آن محروم می‌شود؛ وگرنه اگر بنده با خداوند صادق باشد، او را هدایت می‌کند: **{وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا}** [العنکبوت: ۶۹] (و کسانی که در راه ما تلاش کردند، بی‌گمان آنان را به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم). و می‌فرماید: **{فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}** [الصف: ۵] (پس چون [از حق] منحرف شدند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت).

کافری که دعوت اسلام به او رسیده است، تنها به یکی از این سه دلیل اسلام را ترک می‌کند: کوتاهی در جستجوی حق؛ غلبه هوای نفس بر او؛ و لجاجت. و اگر از این سه مورد رها بود، حتماً مسلمان می‌شد.^۱

ابن تیمیه می‌گوید: «کسی که از میان کفار و مشرکان به خطا رفته و پیام به او رسیده است، اگر گفته شود که در برابر حق ستیزه‌جویی نمی‌ورزد، در این

^۱ مجموعه الرسائل الحديثية از المعلمی (۹).

صورت خطای او تنها ناشی از کوتاهی و ستم [بر خویش] است. چرا که تصور نمی‌شود کسی در ایمان به رسول ﷺ تلاش تمام‌عیار کند و نهایت توان خود را در جستجوی علم به کار بندد، اما به آن نرسد؛ بلکه هرگاه اجتهاد کند - و اجتهاد یعنی به کار بستن تمام توان در جستجوی علم به این موضوع - بدون شک به حقیقت آن دست می‌یابد. زیرا دلیل‌ها و انگیزه‌های آنچه رسول ﷺ آورده، در بالاترین مرتبه کمال و تمامیت قرار دارد که هر کس پیام به او برسد را در بر می‌گیرد؛ و هیچ کس پیروی از رسول را به‌طور کلی رها نکرد مگر به سبب کوتاهی و ستم، که در این صورت سزاوار کیفر است. این برخلاف بسیاری از جزئیات آموزه‌های اوست که ممکن است آگاهی به آن‌ها از بسیاری افراد پنهان بماند»^۱.

بنابراین، بازماندن از حق از پیامدهای فعل بنده است؛ امام مالک حکایت می‌کند که مردی گفت: «من در تمام این ادیان وارد شدم اما هیچ چیز را استوار [و بدون اشکال] نیافتم، پس مردی از متکلمان مدینه به او گفت: من

^۱ جامع الرسائل (۱/ ۲۴۴).

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

به تو می‌گویم که چرا چنین است؛ زیرا تو تقوای الله را پیشه نمی‌کنی؛ اگر تقوای الله را داشتی، حتماً برای کارت راه خروجی قرار می‌داد.»^۱

اگر بنده با پروردگار خود صادق باشد، قطعاً او را راهنمایی و هدایت می‌کند؛ و همان‌گونه که محاسبی می‌گوید: «هیچ بنده‌ای به سوی الله عزوجل روی نیاورد مگر آنکه الله به او روی آورد و در اجابتش شتافت؛ به همین ترتیب اگر بنده با یاد او برای طلب فهم به سوی الله تعالی روی آورد، او نیز در فهماندن [حق] به وی شتاب می‌کند؛ همچنین این را برای کسانی که با عقل خود برای فهم کلامش به او روی آورده‌اند، ضمانت کرده است؛ او عزوجل می‌فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**» [ق: ۳۷] (بی‌گمان در این [سخن] پندی است برای آن کس که قلبی [آگاه] دارد، یا با حضور قلب گوش فرا دهد)».^۲

^۱ ابن‌بطه آن را در «الإبانة» (۱/ ۴۰۷) و (۲/ ۵۰۹) آورده است. و نگاه کنید به: «الجامع» اثر ابن‌ابی‌زید (۱۲۰).

^۲ «فهم القرآن ومعانيه» (۱۰۲).

این موضوع به اموری از جمله وسعت علم، حکمت و رحمت خداوند ارتباط دارد که بنده ناتوان نمی‌تواند به آن‌ها احاطه یابد؛ به همین دلیل بر بنده واجب است که در حد توان خود به اسباب بنگرد و آن‌ها را فراهم آورد و به نتیجه نگاه نکند؛ زیرا امر نتیجه به حکمت الهی گره خورده است و این چیزی است که علم و عقل بنده از درک آن ناتوان است، پس نباید به سبب توجه به آنچه به او مربوط نیست، از انجام آنچه بر او واجب است سست شود.

هدایت همان گشایش سینه برای حق، آمادگی برای پذیرش آن و پایبندی به عمل بر پایه آن است؛ و این چیزی نیست که دعوتگر مالک آن باشد، بلکه تنها به دست پروردگار است. هدایت نوعی پاک‌سازی و پاکی جویی بنده برای خود اوست و هیچ پیوندی با هوش یا کودنی، و یا تحصیلات علمی دنیوی یا نبود آن، و فقر یا ثروت ندارد: « گاه ممکن است فردی از باهوش‌ترین مردم و تیزبین‌ترین آنان باشد، اما الله او را از آشکارترین چیزها نابینا کند؛ و گاه ممکن است کسی از کندذهن‌ترین مردم و ضعیف‌ترین آنان در اندیشه باشد، اما الله او را به اذن خویش به حقی که در آن اختلاف شده هدایت کند؛ پس هیچ نیرو

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

و توانی جزبه [اراده و یاری] الله نیست. بنابراین هر کس بر اندیشه و استدلال، یا عقل و شناخت خود تکیه کند، خوار و درمانده می شود»^۱.

همان طور که: «بنده به الله نیازمند است تا ایمان را برایش محبوب و کفر را نزدش ناپسند گرداند؛ و گرنه چه بسا حق را بداند اما آن را دوست نداشته باشد و نخواهد، که در این صورت از ستیزه جویان و انکار کنندگان [حق] خواهد بود»^۲.

* * *

آثار این سخن:

- توجه انسان به آنچه بر عهده اوست:

این سخن توجه به وظایف را در جان مسلمان زنده می کند؛ منظور هر آن چیزی است که در توان اوست از جمله خیرخواهی، تبیین، گفتگو، اقناع،

^۱ «درء تعارض العقل والنقل» (۹/ ۳۴).

^۲ همان (۹/ ۳۵).

برخورد با نرمی، تذکر با موعظه نیکو و پایداری در برابر آزار و اذیتی که پس از آن رخ می‌دهد. اگر او پیش از این‌ها به نتیجه توجه می‌کرد، در انجام بسیاری از وظایفش کوتاهی می‌کرد؛ زیرا به دشواری یا شاید محال بودن امر تن می‌سپرد، یا با کمترین مخالفتی دست از کار می‌کشید، و یا با مشاهده لجاجت، تکذیب و خودبزرگ‌بینی متوقف می‌شد.

همچنین پافشاری بر هدایت انسان‌ها ممکن است مسلمان را از حقیقتی شرعی و استوار غافل کند؛ و آن حقیقت این است که جایگاه او نزد الله بر پایه شایستگی خود او و انجام وظایفی است که برای اصلاح خویش و اطرافیانش بر عهده دارد. اما صلاح یا فسادِ اطرافیان - اگر او به آنچه بر عهده‌اش بوده عمل کرده باشد - به وی آسیبی نمی‌رساند؛ اگر او در زمان تابعین و در بهترین سرزمین‌ها از نظر صلاح، تقوا، عبادت و نیکی زندگی می‌کرد اما فردی مقصر می‌بود، صلاح جامعه‌اش مایهٔ بالا رفتن جایگاه او نمی‌شد. و چنانچه در جوامعی غرق در فساد و انحراف زندگی می‌کرد اما در زمرهٔ صالحانی می‌بود که به وظایفشان عمل می‌کنند، این موضوع به او زیانی نمی‌رساند؛ بلکه در

شرع دلایلی آمده است که برتری جایگاه و پاداش عظیم چنین کسی را به سبب تمسک به حق در دوران غربتش ثابت می‌کند؛ بنابراین پاداش او به اندازه سختی کارش بزرگ می‌شود. همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرمود: «بی‌گمان پیش روی شما روزهای صبر است؛ صبر در آن روزگار مانند به دست گرفتن اخگر است؛ برای کسی که در آن زمان عمل [صالح] انجام دهد، پاداشی همچون پاداش پنجاه مرد است که مانند او عمل می‌کنند»!

- دوری از اندوه:

^۱ به روایت ابوداود (۳۹۶ / ۶) به شماره (۴۳۴۱)، و ترمذی (۱۴۶ / ۵) به شماره (۳۰۵۸) ترمذی گفته است: حدیث حسن غریب است؛ همچنین ابن‌ماجه (۱۳۳۰ / ۲) به شماره (۴۰۱۴)، و ابن‌حبان در صحیحش (۵۲۸ / ۱) به شماره (۸۰۱) از حدیث ابو ثعلبه خشنی رضی الله عنه، و حاکم در مستدرک (۴ / ۳۵۸) آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است؛ و حسن علایی در مجموع رسائل خود (۲۷۵)، و بزار (۵ / ۱۷۸) به شماره (۱۷۷۶)، و طبرانی در المعجم الکبیر (۱۰ / ۱۸۲) از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آورده‌اند و هیشمی در مجمع الزوائد (۷ / ۲۸۲) گفته است: راویان صحیح‌اند جز سهل بن عامر بجلی که ابن‌حبان وی را ثقه دانسته است. و نگا: تحقیق سنن ابی‌داود (۶ / ۳۹۶) - (۳۹۸)، صحیح‌الترغیب والترهیب (۳ / ۲۳۳).

یادآوری این معنا، دعوتگر به سوی خیر را تَسَلَّى می‌دهد تا به سبب تکذیب، لجاجت یا فرو رفتن مردم در شهوت‌ها اندوهگین نشود و دلش نگیرد؛ زیرا اندوه سودی ندارد و برای هیچ کس مصلحتی در آن نیست. چیزی که در قرآن کریم جلب توجه می‌کند، نهی پی در پی پروردگار از اندوهگین شدن پیامبر ﷺ است:

{وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ} [نمل: ۷۰] (برآنان اندوه مخور و از نیرنگی که می‌ورزند دلتنگ مباش).

{لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ} [شعراء: ۳] (گویا تو می‌خواهی از شدت اندوه) جان خود را تباه کنی که چرا آنان ایمان نمی‌آورند).

{فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ} [یس: ۷۶] (پس سخنان تو را اندوهگین نکند؛ ما آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند می‌دانیم).

{وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ} [لقمان: ۲۳] (و هر کس کفر ورزید، کفرش تو را اندوهگین نسازد).

علت این است که اندوه، ماده‌ای سمی و بدون مصلحت است که به انسان آسیب می‌رساند؛ پس اندوه شرعاً مورد نظر [شرع] نیست و الله تعالی نیز آن را [برای بنده] نمی‌خواهد، بلکه از آثاری است که هنگام دیدن آنچه برخلاف خشنودی الله است برای هر مومن، رخ می‌دهد. او بر این اندوه پاداش می‌یابد؛ زیرا نوعی آزار است و در زمره کفاره‌های گناه به شمار می‌آید، همان‌گونه که پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ رنج، بیماری، نگرانی، اندوه، آزار و غمی به مسلمان نمی‌رسد - حتی خاری که به بدنش فرو رود - مگر آنکه الله به سبب آن، از گناهانش تکفیر می‌کند».^۱ پس اگر حکم هر گونه اندوهی چنین است، حال آن اندوهی که اثر طاعت الله و بزرگداشت امر و نهی اوست، چگونه خواهد بود؟^۲

^۱ به روایت بخاری (۷ / ۱۱۴) به شماره (۵۶۴۱)، و مسلم (۴ / ۱۹۹۳) به شماره (۲۵۷۳) از حدیث ابوهریره و ابوسعید خدری رضی الله عنهما.

^۲ درباره احوال آزار اندوه و اینکه چه زمانی برای آن پاداش نوشته می‌شود، ببینید: «الطریق السالم إلى الله» اثر ابن صباغ (۴۴۲ - ۴۴۳).

اما این اندوه نه خواسته شده است و نه هدف است؛ پس شایسته نیست مسلمان آن را تقویت کند یا برانگیزد، بلکه باید به دنبال چیزی باشد که آن را از بین ببرد؛ چرا که اندوه ممکن است اراده را سست کند، همت را در هم بشکند و اعمال شایسته را متوقف سازد، بلکه چه بسا دلیلی برای گمراهی و انحراف گردد.

ابن تیمیه در تبیین حقیقت اندوه و اثر آن می‌گوید: «زیرا [اندوه] نه سودی می‌رساند و نه زیانی را دور می‌کند، پس فایده‌ای در آن نیست و آنچه فایده‌ای ندارد، الله نیز به آن فرمان نمی‌دهد. آری، صاحب آن اگر اندوهش با حرامی همراه نباشد گناهکار نیست، مانند اندوه بر مصیبت‌ها... و چه بسا با اندوه چیزی همراه شود که صاحبش بر آن پاداش یابد و ستوده شود، پس از آن جهت ستودنی است نه از جهت خود اندوه؛ مانند کسی که بر مصیبتی در دینش یا بر مصیبت‌های عمومی مسلمانان اندوهگین است؛ چنین کسی برای دوست داشتن خیر و دشمنی با شر و پیامدهای آن که در دل دارد پاداش می‌برد. اما اندوه بر این موارد اگر منجر به ترک اوامری چون صبر و جهاد، و

[ترک] جلب منفعت و دفع مضرت شود، از آن نهی شده است؛ در غیر این صورت، بهره صاحب آن تنها گناهکار نشدن از جهت اندوه است. اما اگر منجر به ضعف دل و سرگرم شدن به آن و بازماندن از انجام آنچه الله و رسولش ﷺ به آن فرمان داده‌اند شود، از آن جهت ناپسند خواهد بود، هرچند از جهتی دیگر ستودنی باشد»^۱.

- صبر و پایداری بر حق:

فهم این معنا، پایداری بر حقی را که مومن بر آن است در دل او تقویت می‌کند؛ در نتیجه نه اندوه‌گین می‌شود، نه ناتوان می‌گردد و نه از مسیر خود بازمی‌گردد؛ زیرا انسان هرگاه فراوانی مخالفان را ببیند، ممکن است سست شود. ابن تیمیه می‌گوید: «همان گونه که الله پیامبرش را نهی کرد از اینکه در آغاز کار، به خاطر کسانی که اسلام نمی‌آوردند دچار غصه یا دلتنگی شود، در پایان کار نیز چنین است؛ بنابراین مومن از اندوه برآنان یا دلتنگی از نیرنگشان

^۱ «مجموع الفتاوی» (۱۰ / ۱۷). درباره معنای حقیقت اندوه و اثر آن، ببینید: «طریق الهجرة» (۲ / ۶۰۵).

نهی شده است. بسیاری از مردم وقتی منکری را می بینند یا دگرگونی احوال اسلام را مشاهده می کنند، بی تابی کرده و خسته می شوند و مانند مصیبت زدگان نوحه سر می دهند، در حالی که از این کار نهی شده اند. بلکه او به صبر، توکل و پایداری بر اسلام فرمان یافته است؛ و اینکه ایمان داشته باشد الله با متقیان و نیکوکاران است، و فرجام نیک از آن تقواست، و آنچه به او می رسد به خاطر گناهان خود اوست. پس باید شکیبایی کند که وعده الله حق است، و برای گناهش استغفار کند و به ستایش پروردگارش شامگاهان و بامدادان تسبیح گوید»^۱.

- صیانت از احکام شرع در برابر دستکاری و تحریف:

یکی از ثمرات پایبندی به این سخن، پاسداری از احکام شرع و اصول محکم آن در برابر تحریف و برداشت های سلیقه ای است. دلیلش این است که برخی مردم ممکن است از بعضی احکام روی برگردانند، یا نسبت به سنت پیامبر و مسلمات شرعی ابراز بیزاری و مخالفت کنند و به مجادله درباره آنها

^۱ «مجموع الفتاوی» (۱۸ / ۲۹۵).

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

بپردازند؛ موضوعی که گاه به خروجشان از اسلام می‌انجامد یا در دلشان نسبت به احکام دین و مسائلی از این دست شک ایجاد می‌کند. این وضعیت ممکن است بر آن دسته از دعوتگرانی که برای هدایت مردم دلسوز و کوشا هستند و ورودشان به اسلام، یا پایداری آنان بر احکام و کاستن از انحراف برخی از آنان را می‌خواهند، اثر بگذارد.

در اینجا هر مسلمانی که خیرخواه مردم است، باید به یاد داشته باشد که: **{لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ}** [بقره: ۲۷۲] (هدایت آنان بر عهده تو نیست). بنابراین وظیفه تو این است که آنان را به سوی نیکی راهنمایی کنی و از هر وسیله مشروعی در این راه بهره‌گیری؛ اما باید از تحریف یا سبک شمردن احکام به خاطر خوشایند دیگران پرهیزی. هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد کفر بورزد؛ و اگر برخی ادعا کنند که اسلام را ترک کرده، از احکام آن گریزان شده یا تسلیم برخی محکومات آن نمی‌شوند، بدان که او تنها به خود زیان می‌رساند و الله از او بی‌نیاز است: **{فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا}** [یونس: ۱۰۸] (پس هر کس هدایت یابد، تنها به سود

سخنان محافظ | هدایت آنان بر عهده تو نیست |

خود هدایت یافته و هر کس گمراه شود، تنها به زیان خود گمراه شده است).
و: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** {یونس: ۲۳} (ای مردم، سرکشی شما تنها به زیان خودتان است). و: **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** {آل عمران: ۹۷} (و هر کس کفر ورزد، همانا الله از جهانیان بی نیاز است). و اگر راه طغیان و سرکشی پیش گیرد: **فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ** {بقره: ۱۷۵} (پس چقدر در برابر آتش شکیبایند!).

بنابراین هر دعوتگر به سوی الله باید خود را از فشار روانی ناشی از رفتار چنین افرادی فراتر ببرد؛ بله، آنچه رعایتش الزامی است، تدبیر نیکو در آموزش دین به مردم، دعوت به آن و برهان آوردن درباره احکام آن است. در دعوت به اسلام نباید مردم را از احکام شرع گریزان کرد، بلکه باید با آنان به نرمی رفتار نمود و در آغاز آنان را به یگانه پرستی و بندگی الله فراخواند؛ سپس اگر اسلام آوردند، نماز و پس از آن زکات را به آنان آموخت؛ و نباید تمام احکام را یکباره بر آنان فرو ریخت.

اگر کسی در فهم حکم یا نصی دچار مشکل شد، باید آن گره را گشود و در رفع شبهه او کوشید؛ همچنین باید دلایل عقلی برطرف کننده آن را تبیین کرد و با نرمی و با استفاده از حکمت و اندرز نیکو، قلبش را برای پایداری قوی ساخت. از تدبیرهای نیکو این است که گاهی از سخن گفتن درباره برخی احکامی که ممکن است مردم در مکان یا شرایطی خاص از آن گریزان شوند، خودداری شود تا اصل دین آنان حفظ گردد، هرچند نسبت به برخی احکام نادان بمانند.

این یک سیاست شرعی مصلحت محور و راهی میانه بین دو رویکرد است:

نخست: راه و روش تحریف احکام و تغییر شریعت برای خوشایند برخی مردم.

دوم: راه و روش نادیده گرفتن حکمت و مصلحت در گفتار، و عدم رعایت احوال مردم و آنچه آنان را به شرع نزدیک یا از آن گریزان می کند.

یادآوری اینکه هدایت در دست هیچ کس نیست، تضمینی است برای جلوگیری از لغزش به سمت تحریف یا سهل انگاری در آن به بهانه حرص بر هدایت مردم؛ موضوعی که از دلایل تحریف در روزگار ماست، آن هم به دلیل

تسلیم شدن در برابر فشارهای لحظه اکنون که افراد را به سوی تحریف برخی احکام سوق می دهد.

- طاعت انسان تنها به سود خود اوست و نافرمانی اش نیز تنها به زیان خودش:

این معنا، این مفهوم قرآنی بزرگ را در جان مردم استوار می کند که هر طاعتی که انسان انجام می دهد برای خود اوست و زیان معصیت نیز به خودش برمی گردد. **{فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا}** [زمر: ۴۱] (پس هر کس هدایت یابد به سود خود اوست و هر کس گمراه شود تنها به زیان خود گمراه شده است). و: **{وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ}** [نمل: ۴۰] (و هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خود شکر کرده است و هر کس کفر ورزد، بی گمان پروردگار من بی نیاز و کریم است). و: **{إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا}** [اسراء: ۷] (اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، باز هم به خود کرده اید). و: **{وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ}**

عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا {آل عمران: ۱۴۴} (و هر کس به عقب بازگردد، هرگز هیچ زیانی به الله نمی‌رساند).

پس انسان غافل و متکبر نباید گمان کند که خداوند از عمل صالح او سودی می‌برد یا از گناهش زیان می‌بیند؛ بلکه این بنده است که به انجام طاعات و ترک گناهان نیاز دارد. **{يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ}** {فاطر: ۱۵} (ای مردم، شما هستید که به الله نیازمندید). و الله تعالی در حدیث قدسی فرموده است: «ای بندگان من، شما هرگز نمی‌توانید به من زیانی برسانید تا مرا متضرر کنید، و هرگز نمی‌توانید سودی به من برسانید تا به من نفعی بخشید.»^۱

همان‌گونه که انسان به پروردگارش نیازمند و به مولایش محتاج است؛ بنده آفریده شده، ناتوان و نیازمند خالق خویش است و خداوند از او بی‌نیاز است. پس طاعات و کارهای شایسته، نیاز جان را برآورده می‌کنند، عطش روح را فرو می‌نشانند و نفس را از خوشبختی، گشایش و آرامش لبریز می‌سازند. این

^۱ به روایت مسلم (۴ / ۱۹۹۴) به شماره (۲۵۷۷) از حدیث ابوذر غفاری رضی الله عنه.

اعمال، انسان را در برابر رنج‌ها و سختی‌های زندگی نیرومند می‌کنند؛ پس هر کس خود را از تمام این‌ها محروم کند، در دنیا و آخرت زیانکار است.

از همین جا حماقت برخی مردم در روزگار ما آشکار می‌شود؛ آنگاه که از سر لجاجت، دشمنی و ستیزه‌جویی، به عمد مرتکب گناه می‌شوند و برخی محرمات را آشکارا انجام می‌دهند. چنین شخصی مانند کسی است که برای انتقام گرفتن از دشمنی که به او بدی کرده، دست خود را در آتش می‌گذارد!

- میانه‌روی در تعامل با کافران:

این سخن روشی میانه در تعامل با کافران ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که کفو هدایت نیافتن آنان مانع عدالت و نیکی در حق آنان نشود، چرا که هدایت آنان بر عهده ما نیست. از همین رو در بیان سبب نزول این آیه آمده است که به خودداری برخی مسلمانان از صدقه دادن به کافران به دلیل کفرشان مربوط می‌شود.^۱

^۱ درباره این آثار، ببینید: تفسیر طبری (۵ / ۱۹-۲۲)، تفسیر ابن ابی حاتم (۲ / ۵۳۷-۵۳۸)، تفسیر ابن منذر (۱ / ۳۹-۴۱).

همان گونه که این موضوع نباید اثر کفر را از بین ببرد؛ به این صورت که مسلمان وظیفه دعوت کافران را فراموش کند یا با این ادعا که هدایت آنان بر عهده او نیست، در پذیرش برخی منکرات از سوی آنان سستی ورزد. بنابراین باید به سیاق استدلال به این آیه توجه کرد؛ استناد به آن در مورد احکام واجب یا مباح در معاشرت با کافران درست است و کفرشان مانع این تعامل [نیکو] نمی‌شود، اما نباید از این آیه برای کوتاهی در انجام برخی واجبات بهره برد.

- به یاد آوردن نعمت مسلمان زادگی:

بزرگترین دلیل هدایت نشدن و نپذیرفتن اسلام، پرورش یافتن در محیط غیر اسلامی است؛ بیشترین روی گردانی از جستجوی حقیقت نیز نزد کسی است که بر غیر اسلام رشد کرده است؛ چرا که به دین خود راضی شده، به آن عادت کرده و از پیروی غیر آن اِبا دارد. مسلمان باید راه های هدایت را به آنان نشان دهد، اما هدایتشان بر عهده او نیست.

این امر بر کسانی که الله هدایتشان کرده واجب می‌سازد تا این نعمت بزرگ را به یاد آورند؛ اینکه در اسلام زاده شده و میان پدر و مادری مسلمان پرورش

یافته‌اند، از آنان نماز و روزه آموخته، قرآن خوانده و با اخلاق نیکو تربیت شده‌اند، تا از کودکی ایمان و یقین در دل‌هایشان استوار گردد.

از جمله درک عمیق صحابه رضی الله عنهم یادآوری این نعمت بزرگ به مردم است؛ چنان که مردی نزد صحابی جلیل‌القدر، مقداد بن عمرو رضی الله عنه آمد و به او گفت: «خوشا به حال این دو چشم که رسول الله ﷺ را دیده‌اند؛ به الله سوگند دوست داشتیم ما نیز آنچه را تو دیدی می‌دیدیم و در آنچه تو حضور داشتی حاضر می‌شدیم». [راوی می‌گوید:] مقداد خشمگین شد و من تعجب کردم، [چرا که آن مرد] جز سخن خیر چیزی نگفته بود. سپس [مقداد] رو به او کرد و گفت: «چه چیز باعث می‌شود انسان آرزوی حضور در موقعیتی را داشته باشد که الله او را از آن غایب گردانده است، در حالی که نمی‌داند اگر در آن حضور می‌یافت حالش چگونه می‌بود! به الله سوگند، کسانی در محضر رسول الله ﷺ حضور یافتند که الله آنان را با صورت در جهنم افکند؛ چرا که دعوتش را اجابت نکردند و او را باور نداشتند. آیا الله را ستایش نمی‌کنید که شما را در حالی [از شکم مادر] بیرون آورد که جز پروردگارتان را نمی‌شناسید و

به آنچه پیامبرتان آورده ایمان دارید، در حالی که از ابتلای دیگران [پیشینیان] بی‌نیاز شده‌اید؟!»!

ناگزیر باید در اینجا به معنای زشتی اشاره کنیم که شماری از مردم در روزگار ما آن را تکرار می‌کنند؛ و آن ناچیز شمردن قدرت ایمان کسی است که در اسلام پرورش یافته است؛ با این ادعا که ایمان عامه مسلمانان ایمانی تقلیدی و ضعیف است که بر پایه حجت و برهان استوار نیست و با ورود نخستین شبهه و در کمترین بحثی می‌لرزد.

این دیدگاه از دو جهت باطل است:

^۱ به روایت احمد در المسند (۳۹ / ۲۳۰) به شماره (۲۳۸۱۰)، و بخاری در الأدب المفرد (۴۴)، و ابن حبان در صحیحش (۷ / ۶۸۳) به شماره (۷۲۲۸)، و طبرانی در المعجم الكبير (۲۰ / ۲۵۳)؛ ابن کثیر سند آن را چنان که در تفسیر ابن کثیر (۶ / ۱۳۳) آمده صحیح دانسته است؛ و هیثمی در مجمع الزوائد (۶ / ۱۷) گفته است: طبرانی آن را با سندهایی روایت کرده که در یکی از آن‌ها یحیی بن صالح وجود دارد که ذهبی او را ثقه دانسته است، هرچند [دیگران] درباره اش سخن گفته‌اند، و باقی راویانش راویان صحیح هستند. در این باره ببینید: تحقیق مسند الإمام أحمد (۳۹ / ۲۳۱)، سلسلة الأحادیث الصحيحة اثر آل‌بانی (۶ / ۷۸۰).

نخست: مخالفت آن با واقعیت؛ زیرا [در عمل] ایمان عامه مسلمانان نه سست است و نه ضعیف، و با کمترین شبهه‌ای فرو نمی‌ریزد؛ وقوع برخی موارد نادر کفر یا ترک اصول اسلام میان آنان، به معنای ضعف ایمان نزد عموم مردم نیست و علتش هم چنان که می‌گویند تقلیدی بودن ایمانشان نیست، بلکه به سبب ورود عوامل دیگری است که بر این ایمان اثر منفی گذاشته است؛ توده مردم غالباً اسلام را ترک نمی‌کنند، بلکه روی‌گردانی از اسلام و افتادن در دام شبهات و بدعت‌ها میان کسانی که سرگرم جدال و درگیری هستند، بسیار بیشتر از عامه مسلمانان دیده می‌شود؛ از همین رو تعدادی از متکلمان آرزوی ایمانی همچون ایمان عامه مسلمانان را داشتند، به خاطر آن آرامش، یقین و سلامتی که از حیرت و شک در این ایمان وجود دارد.^۱

دوم: درک نکردن حقیقت ایمان؛ چرا که ایمان بر پایه جدال‌های کلامی و فکری میان ادیان و گروه‌ها استوار نیست، تا چنین پنداشته شود که هرگاه

^۱ درباره این موضوع، ببینید: «الانتصار لأهل الأثر» اثر ابن تیمیه (۷۲-۷۴)، مجموع الفتاوی (۴ / ۷۲-).

(۷۴)، التسعینیه (۴ / ۹۲۴-۹۲۵).

فرد در این بحث‌ها پیروز شود ایمانش قوی می‌شود و هرگاه در آن‌ها ناتوان باشد بر لبه پرتگاهی در معرض سقوط است. این تصور از حقیقت ایمان بسیار دور است؛ زیرا ایمان همان گشایش سینه و تسلیم و فرمان‌برداری است، و آگاهی از جزئیات این جدال‌ها شرط ایمان نیست، بلکه آموختن آن نیز بر هر مسلمانی واجب نیست.

از این رو آنچه بر ایمان اثر مثبت می‌گذارد علم نافع است، نه جدال؛ شناخت الله، نام‌ها، صفات، شریعت و احوال پیامبران او از مواردی است که ایمان بنده را می‌افزاید و پایداری او را تقویت می‌کند. اما این با استدلال‌های عقلی و کلامی تفاوت دارد؛ توانایی در مناظره با ملحدان و درهم شکستن شبهات آنان لزوماً باعث افزایش ایمان نمی‌شود. گاهی ممکن است این کار اگر با عمل صالح، خشوع، دعوت و صبر همراه شود مایه فزونی ایمان شود، اما گاهی هم هیچ سودی ندارد و تنها دانشی محض است که نه عملی در پی دارد و نه ایمانی.

همچنین ایمان بنده با عمل صالح قوی تر می شود؛ مسلمان عامی با انجام کارهای بزرگی همچون پایبندی به ارکان اسلام، تلاوت قرآن، ذکر، دعا، نیکی و صدقه، ایمان خود را تقویت می کند.

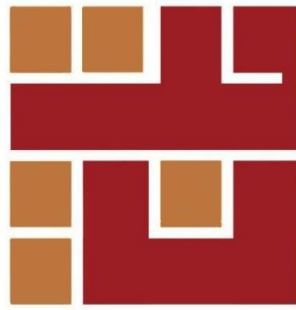
چه بسا برخی از آنان بخشی از دلایل وجود الله یا اثبات نبوت و پاسخ به شبهات پیرامون آن را بخوانند و سینه شان گشوده شود، و گمان کنند که از ایمان تلقینی به ایمان برهانی رسیده اند.

این غفلی بزرگ از اثر پرورش یافتن در بستر اسلام است؛ به الله سوگند اگر این تربیت اسلامی نبود، نه چنین گشایشی در سینه حاصل می شد و نه این فزونی ایمان پدید می آمد. آگاهی از این دلایل به این خاطر سودبخش بود که با زمینی حاصلخیز و آماده روبرو گشت که موانع از آن زدوده شده بود؛ وگرنه بیشتر غیرمؤمنان نیز همین استدلال ها را می شنوند اما بهره ای نمی برند.

جهل نسبت به حقیقت ایمان در اینجا بدین معناست که کسی گمان کند ایمان به جدال و مناظره وابسته است؛ در حالی که ایمان برپایه جدال استوار

نیست، بلکه بر علم نافع و عمل صالح بنا می‌شود.^۱ این ویژگی غالباً در کسی که در مسلمانی پرورش یافته‌اند محقق می‌گردد، هرچند میان آنان تفاوت‌هایی وجود دارد؛ برخی در حق خود ستم می‌کنند، برخی میانه‌رو هستند و برخی نیز در نیکی‌ها پیشتازند.

^۱ یعنی هرچه اعمال نیک و علم سودمند شخص بیشتر شود، برایمان او نیز افزوده می‌شود. (مترجم)



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies